

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در مورد کسی است که بعد از خروج از وطن به محلی برسد که شک کند آیا در آنجا به حد ترخص رسیده یا خیر؟ گفتیم استصحاب تمام خواندن نماز جاری می شود. آن وقت همین شخص وقتی در ایاب برمی گردد اگر در همین نقطه برایش شک حادث شود، استصحاب قصر جاری می شود و در این دو استصحاب علم اجمالی داریم به این که یکی از این نمازها باطل است؛ زیرا بالأخره اینجا یا مادون حد ترخص است یا مافوق حد ترخص؛ اگر مادون حد ترخص است آن نماز قصر ایابی باطل است و اگر مافوق حد ترخص است نماز تمام ذهابی باطل است، علم اجمالی به بطلان یکی از اینها داریم.

گفته شد این علم اجمالی یا الآن بالفعل موجود می شود یا این که عند الایاب وقتی به این نقطه رسید و شک کرد آن علم اجمالی برایش حادث می شود. در این فرض دوم؛ یا وقت هنوز باقی است یا خارج وقت است که ما حکم بقاء در داخل وقت را ذکر کرده و بحثش را مطرح نمودیم.

فقط یک بحث باقی مانده و آن این است که اگر چنین قضیه ای در خارج وقت اتفاق بیفتد، به این معنا که این شخص وقتی که می رود صلاة ظهرین را تماماً می خواند (یعنی به این نقطه ای که رسید شک می کند به حد ترخص رسیده یا نه؟ ظهرین را تماماً می خواند)، اما عند الایاب در شب برمی گردد و شب در همان نقطه شک می کند و مغرب را سه رکعت می خواند و نماز عشاء را قصرأ می خواند.

شک در حد ترخص؛ خارج از وقت

محقق خویی (قدس سره) در این فرض می فرماید: ما اگر دایره اتمام فی موضع القصر را اعم بدانیم و بگوئیم «من اتم فی موضع القصر مطلقاً»؛ یعنی «سواء كان جاهلاً بالحکم أو جاهلاً بالموضوع، ناسياً بالحکم أو ناسياً عن الموضوع»، اگر ما یک چنین مطلبی را قائل شدیم، در این صورت بعید نیست که ما ملتزم شویم به این که دایره قانون «من اتم فی موضع القصر» خیلی وسعت دارد و اختصاص به جاهل به اصل حکم ندارد؛ یعنی اعم از اینکه کسی جاهل به حکم باشد یا جاهل به موضوع یا خصوصیت موضوع باشد.

بنابراین طبق این مبنا (که «من اتم فی موضع القصر» نمازش نیاز به اعاده ندارد)، الآن علم تفصیلی داریم به صحّت این نماز؛ یعنی این نمازی که تماماً خوانده؛ چون «من اتم فی موضع القصر» است، این نمازش را صحیحاً خوانده و در نتیجه استصحاب در ایاب معارضی ندارد و سلیم از معارض است و مسئله تمام می شود. لذا طبق این مبنا بحثی نیست.

منتهی طبق مبنای دیگر که مشهور قائل‌اند (و در کفایه هم ملاحظه فرمودید) اتمام فی موضع القصر جایی است که شخص، جاهل به اصل حکم باشد و مسئله جهل به موضوع در آن دخیل نبوده و از مواردش نیست؛ یعنی کسی که اصلاً نمی‌داند باید نمازش را قصر بخواند و آیه قصر برای او قرائت نشده، علم به آن ندارد، در اینجا اگر فی موضع القصر نمازش را تمام خواند اینجا اشکالی ندارد و نیاز به اعاده ندارد، طبق این مبنا این دو استصحاب معارضه می‌کند.^[1]

ارزیابی دیدگاه محقق خویی(قدس سره)

اشکال ما بر ایشان آن است که چرا ایشان اختلاف این دو مبنا را فقط در مسئله خارج وقت مطرح کرد؟ آیا در همان داخل وقت؛ یعنی در همان فرض اول که این شخص می‌داند که وقتی برمی‌گردد در همین نقطه شک می‌کند و علم اجمالی تدریجی دارد و ما هم می‌گوئیم علم اجمالی منجز است، این دو مبنا را مطرح نکرد؟ یعنی اگر فرض کنیم واقعاً این شخص باید نمازش را قصرأ بخواند اما تمام خوانده، بالأخره این شخصی که الآن شک می‌کند یا وظیفه‌اش قصر است یا تمام و این تماماً خوانده، اگر وظیفه‌اش تمام است بحثی نیست، اگر هم وظیفه‌اش قصر است مبنای شما این است که «من اتم فی موضع القصر» کفایت می‌کند.

بنابراین باید بگوئیم «من اتم فی موضع القصر» در این بحث همه جا علم اجمالی را منهدم می‌کند و بعید نیست مرحوم سید که اینجا مسئله «الا اذا استلزم علم الاجمالي ببطلان الصلاة»، را نیاورده به همین دلیل است؛ یعنی ما اصلاً علم اجمالی نداریم؛ زیرا وقتی این شخص در جایی که نمی‌داند به حد ترخص رسیده یا نه؟ نماز را تمام می‌خواند، می‌خواهد برگردد در همین نقطه شک می‌کند نماز را قصر می‌خواند، می‌گوئیم علم اجمالی داریم به بطلان یکی از این دو نماز.

می‌گوئیم این علم اجمالی منحل است؛ چون علم تفصیلی داریم آن نماز اول درست است؛ چون یا حد ترخص و مادون حد ترخص باید نماز را تمام بخواند یا اگر حد ترخص و مافوقش است باید قصر بخواند، «اتم فی موضع القصر» و مبنای ما این است که «من اتم فی موضع القصر فصلاته صحيحة مطلقاً»؛ چه جهل به حکم باشد و چه جهل به موضوع و خصوصیات موضوع باشد. لذا اشکال ما به این فرمایش متین و منظمی که مرحوم خوئی فرمود آن است که شما چرا این را از اول در اصل مسئله نیاوردید؟!

در اینجا بعید است که بگوئیم مرحوم سید از این مطلب غافل شده و فقها ذیل کلام ایشان حاشیه زدند: «الا اذا استلزم» یا مرحوم سید توجه به این مطلب داشته است. البته بعداً باید دید که مبنای مرحوم سید چیست؟ طبق این مبنا که «من اتم فی موضع القصر» نمازش صحیح است، پس این شخصی که اول نمازش را تمام خواند علم تفصیلی به صحت صلاتش دارد یا از باب این که وظیفه‌اش تمام بوده یا اگر وظیفه‌اش قصر بوده، «اتم فی موضع القصر».^[2]

من در این مسئله مانده بودم که چرا سید(قدس سره) این ذیل را نیاورد، اینکه فقها همه حاشیه می‌زنند، معلوم می‌شود توجه به این جهت داشته که این «اتم فی موضع القصر» نمازش صحیح است و علم اجمالی می‌شود و دیگر منجزیت ندارد و انحلال پیدا می‌کند.

ادامه دیدگاه محقق خویی(قدس سره)

مرحوم خویی می‌فرماید: طبق مبنای دوم که بگوئیم «من اتم فی موضع القصر» عمومیت ندارد، دایره‌اش توسعه ندارد و فقط اختصاص به جاهل به حکم است و شامل جاهل به موضوع نمی‌شود. حالا این دو استصحاب تعارض می‌کنند، یک نماز را داخل وقت (ظهرین) تماماً خوانده، یک نماز (عشائین) را در وقت دیگر در شب خوانده است، در اینجا باید سراغ اصول عملیه

برویم تا ببینیم اقتضای اصول عملیه چیست و چه اصلی را باید در اینجا آورد؟

ایشان می‌فرماید: یک وقت در ذهنتان نیاید که قاعده تجاوز اینجا نسبت به ظهرین جاری بشود؛ زیرا قاعده تجاوز اینجا جریان ندارد، اما آیا قاعده حیلوله در اینجا جاری است یا نه؟ قاعده حیلوله یعنی در جایی که «حال الوقت» است؛ یعنی وقت گذشت من شک کنم که آیا نمازم را انجام دادم یا نه؟ شک بعد الوقت در این که آیا عمل را در وقت انجام دادم یا نه؟ اینجا می‌گویند «حال الوقت» و وقتی حال الوقت شد این شک قابل اعتنا نیست.

حالا الآن وقتی شک می‌کنیم آیا ظهرین که تماماً خواندیم صحیح است یا نه؟ اینجا قاعده حیلوله جریان ندارد؛ زیرا قاعده حیلوله جایی جریان دارد که ما در اصل تحقق عمل شک داریم و نمی‌دانیم اصلاً انجام دادیم یا نه؟ اما اگر یقین داریم انجام دادیم نمی‌دانیم صحیحاً بوده یا فاسداً؟ قاعده حیلوله جریان ندارد. حال قاعده تجاوز هم که بیان کردیم که فراغ و تجاوز هم به هیچ وجهی اینجا جریان ندارد، پس «لا مجال لجریان قاعدة الفراغ و التجاوز (که روی مبنای ما اینجا دو قاعده هستند) کما لا مجال لجریان قاعده حیلوله».

کسی هم در اینجا نگوید: آیا نمی‌توانیم اولویت سنجی کنیم؛ یعنی بگوئیم اگر قاعده حیلوله می‌گوید: اگر در اصل عمل شک داری بعد از وقت به شک خود اعتنا نکن، اگر در صحّت و فسادش شک داری به طریق اولی، نه، اینجا طریق اولیتی در قاعده حیلوله نمی‌توانیم بپذیریم.

حال پس از کنار رفتن این قاعده، باید سراغ اصول عملیه برویم. می‌گوییم نسبت به ظهرین شک می‌کنیم قضا بر ما واجب است یا نه؟ موضوع قضا، فوت است، اینجا می‌گوئیم فوت موضوعش محرز نیست، شاید این نمازی که خواندیم درست باشد؛ چون تفصیلاً که نمی‌توانیم بگوئیم این باطل است تا فوت را احراز کنیم. لذا موضوع قضا فوت است و نه علم وجدانی به احراز فوت داریم و نه اصلی که محرز این عنوان باشد داریم.

اگر گفتیم فوت یک امر عدمی است، شما الآن نمی‌توانید عدم اتیان را اثبات کنید، ممکن است این فعلی که الآن آمده خودش محقق برای این امر باشد. الآن اگر فوت را یک امر عدمی گرفتید، جایی که اصلاً انجام ندادیم و شک کنیم، استصحاب می‌کنیم عدمش را، ولی جایی که یک فعلی انجام شده تبدیل موضوع شده؛ یعنی یک فعلی انجام دادید و می‌دانید آوردید، نمی‌توانید بگوئید اصل عدم اتیان است. در اصل اتیان شک ندارید برای شما خلط شده و می‌روید روی اتیان واقعی که آن موضوع قاعده اشتغال است که یک امر دیگری است.^[3]

دیدگاه برگزیده

ما می‌خواهیم از راه دلیل قضا این را ثابت کنیم، مرحوم خوئی هم همین بیان را دارند و حق با ایشان است، می‌فرمایند برای فوت نه دلیل وجدانی بر احراز داریم، نه اصل تعبدی، حق همین است. شما در جایی که الآن نزدیک اواخر وقت است شک می‌کنید که عمل را انجام دادید یا نه؟ استصحاب عدم اتیان می‌کنید، اما وقتی یک فعلی انجام دادید، دیگر نمی‌توان استصحاب کرد.

بنابراین به دلیل قضا نمی‌توانیم بگوئیم نماز باید قضا بشود، بعد شک می‌کنیم در وجوب القضا اصل، برائت از وجوب القضا است؛ یعنی الآن چون بعد الوقت است، شک می‌کنیم در این که قضا واجب است یا نه؟ «إصالة البرائة عن وجوب القضاء» جاری است، اما نسبت به عشاءین، قاعده اشتغال می‌گوید باید اعاده کنید، ما الآن نمی‌دانیم این عشاءین را که قصرأ خوانده آیا درست است یا نه؟ قاعده اشتغال می‌گوید باید عشاءین را مجدداً و به صورت تمام بخواند، این هم تتمه‌ای که برای این

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] «و أما الثاني: أعني فرض خروج الوقت كما لو كان رجوعه في الليل فكان شكّه بالنسبة إلى العشاءين، و المفروض أنّه صلى الظهرين في ذهابه تماماً عملاً بالاستصحاب. فان بنينا على أنّ من أتمّ في موضع القصر لعذر من الأعذار من جهل أو نسيان متعلّق ببعض خصوصيات الحكم أو موضوعه مثل المقام، و مثل ما لو أتم بزعم أنّ المسافة الكذائية لا تبلغ الثمانية فراسخ و نحو ذلك، و جامعه غير العالم العامد، ثمّ انكشف الخلاف خارج الوقت لا يجب عليه القضاء كما لا يبعد الالتزام به، فعلى هذا المبنى لا أثر للعلم الإجمالي المزبور، للعلم بصحّة ما صلاه تماماً على كلّ حال، سواء أ كان ذلك الموضع حدّاً للترخّص أم لا، فلا موقع لذلك الاستصحاب، إذ لا أثر له بعد العلم التفصيلي بصحّة التمام. فيبقى الاستصحاب بلحاظ حال الإياب سليماً عن المعارض، فيصلّي العشاءين قصراً و لا شيء عليه، إذ لا يحدث من ذلك العلم الإجمالي ببطلان التمام أو القصر، لصحّة الأوّل على كلّ تقدير كما عرفت. و أما لو بنينا على وجوب القضاء لاختصاص دليل الاجتزاء بالجاهل بأصل الحكم دون خصوصياته أو الجاهل بالموضوع، فلا محالة يتحقّق العلم الإجمالي ببطلان أحد الاستصحابين، فإنّ مقتضى الاستصحاب الأوّل صحّة التمام و عدم الحاجة إلى القضاء، و مقتضى الثاني وجوب القصر و صحّته، و لا يمكن الجمع، و بعد سقوط الاستصحابين بالمعارضة تصل النوبة إلى الأصول الأخر.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج20، ص: 219-220.

[2] العروة الوثقى (المحشى)، ج3، ص: 465، مسئله66.

[3] «و قد عرفت أنّ قاعدة التجاوز لا مجرى لها بالإضافة إلى الصلاة السابقة لاختصاصها باحتمال الخلل المستند إلى الفعل الاختياري، المفقود في المقام. كما لا مجال للرجوع إلى قاعدة الحيلولة، لاختصاصها بالشكّ المتعلّق بأصل الإتيان بالصلاة، دون من علم بأنّه صلى تماماً و شكّ في صحّتها كما في المقام فينتهي الأمر إلى الأصول العملية، و مقتضاها البراءة عن قضاء السابقة و الرجوع إلى قاعدة الاشتغال بالنسبة إلى الحاضرة. أمّا الأوّل: فلأنّ القضاء بأمر جديد، و موضوعه الفوت، و لم يحرز لا وجداناً لجواز صحّة السابقة و وقوع التمام قبل بلوغ حدّ الترخّص واقعاً، و لا تعيّدأ لعدم أصل يحرز به الفوت، فحيث إنّه مشكوك فيه فلا محالة يشكّ في تعلّق الأمر بالقضاء، فيرجع إلى أصالة البراءة. و أما الثاني: فلأنّ الشكّ في الحاضرة أعني العشاءين شكّ في الوقت و هو مورد لقاعدة الاشتغال بعد عدم المؤمّن عن شيء من القصر و التمام المعلوم وجوب أحدهما إجمالاً، إذ المؤمّن المعين للقصر كان هو الاستصحاب و المفروض سقوطه بالمعارضة، فلا بدّ إمّا من الجمع أو التأخير إلى أن يصل حدّ الترخّص الجزمي، عملاً بالعلم الإجمالي و قاعدة الاشتغال كما عرفت.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج20، ص: 220-221.